



کاهش و افزایش در ترجمهٔ مجملات و متشابهات قرآن

علی خزاعی فر

مقدمه

ترجمه‌های متعدّد قرآن در دو سه دههٔ اخیر نویددهندهٔ دوره‌ای جدید در این جریان بوده است. در این دوره، زبان ترجمه‌ها تحولی اساسی و آشکار پیدا کرده است. در ترجمه‌های قدیم تر قرآن که عموماً تحت‌اللفظی بودند زبان فارسی درخشش و استقلال نداشت و تحت تأثیر زبان قرآن بود. شاید مهم‌ترین عامل مؤثر در تحول زبان ترجمه‌های قرآن، ظهور نسلی از مترجمان زبان‌دان برخوردار از پشتوانهٔ غنی زبانی و ادبی باشد. درست است که افزایش آگاهی دربارهٔ ماهیت ترجمه، رواج مباحث نظری ترجمه، و بالا رفتن سطح توقع خوانندگان به ناچار در بهبود کیفی زبان ترجمهٔ قرآن مؤثر بوده، اما زبان‌دانی مترجمان نیز بی‌تأثیر نمانده است، چنان‌که خرّمشاهی (ص ۳۴) می‌گوید:

دربارهٔ ثقیل بودن بعضی از عبارات بعضی از ترجمه‌ها، عیب به مترجم برمی‌گردد. در قرآن هیچ معنایی نیست که علی‌الاصول قابل بیان به فارسی سراسری نباشد.

خزاعی فر (ص ۵) نیز زبان‌دانی مترجم قرآن را شرط لازم برای ترجمه آن می‌داند و می‌گوید:

مترجم قرآن باید زبان را با تمام حساسیت‌ها و آگاهی‌های شاعران و نویسندگان زبردست بشناسد و بتواند به کار بگیرد. آشنایی با زبان فارسی در حدّ متعارف برای ترجمهٔ قرآن کافی

نیست.

به رغم تحولی که با ظهور مترجمان زبان‌دان در ترجمه‌های جدید قرآن پیدا شده، بحث‌های نظری دربارهٔ کم‌وکیف زبان ترجمهٔ قرآن کمتر صورت گرفته است. در واقع، به جرئت می‌توان گفت از سال ۱۳۷۲، که مجلهٔ مترجم شماره‌ای ویژهٔ مباحث نظری قرآن منتشر کرد، مقاله‌ای راه‌گشا در باب ترجمهٔ قرآن به چاپ نرسیده است. در این مقاله، بحث ما عمدتاً محدود به جنبه‌ای خاص از زبان ترجمه خواهد بود و آن کاهش و افزایشی است که در زبان ترجمه در مقایسه با زبان قرآن صورت می‌گیرد. در این مقاله، دو مفهوم کاهش و افزایش را به عنوان دو استراتژی برای ترجمهٔ مجملات و تشابهات قرآن به تفصیل بررسی و با ذکر مثال روشن می‌کنیم و، در پایان، ترجمهٔ کامل سورهٔ یوسف را می‌آوریم که بر اساس اصول مطرح شده در همین مقاله صورت گرفته است.

کاهش و افزایش در زبان ترجمهٔ قرآن

در زبان ترجمهٔ قرآن، در مقایسه با زبان خود آن، نوعی کاهش و افزایش نمودار است. کاهش در قلمرو معنی صورت می‌گیرد. اصطلاح قرآنی نازل کردن به روشنی بیانگر این نوع کاهش معنایی است. معنی از منشأ صدور به قالب الفاظ عبری ریخته می‌شود و، چون الفاظ ظرفیتی محدود دارند، در جریان انتقال به ناچار نزول می‌کند. نزول معنی در ترجمه از عبری به زبان‌های دیگر نیز صورت می‌گیرد. بترجم قرآن، مثل مترجم هر متن دیگر، مجبور است نخست متن را کاملاً درک کند و به اصطلاح متن را از آن خود کند و آن را در ظرف ذهن و ادراک خود بریزد. برای این کار توسل به تفسیر اجتناب‌ناپذیر است. وقتی آیه از صافی تفسیر بگذرد تا درک و به زبان دیگر بیان شود، معنی به ناچار محسوس‌تر و عینی‌تر می‌گردد. چون در سطح تفسیر (تفسیر مترجم) نازل شده و وسعت معنای کلمه با بند الفاظ زبان دیگر محدود شده است. این است که می‌گوییم در ترجمهٔ قرآن با کاهش معنی روبه‌رو هستیم و البته چاره‌ای نیست. ترجمهٔ قرآن هیچ‌گاه اصل آن نمی‌شود. هر کس اصل را بخواهد باید خود قرآن را بخواند. آن که نمی‌تواند به ناچار به ترجمه رومی آورد.

کاهش معنایی

آیات قرآن همگی از یک سنخ نیستند. برخی معنایی صریح دارند و برخی دیگر تفسیرپذیرند. در آیهٔ هفتم سورهٔ «آل عمران» به این نکته به صراحت اشاره شده است:

«او کسی است که قرآن را بر تو نازل کرد که بخشی از آن محکمت است که اساس کتاب است و بخش دیگر متشابهات است...». در تعریف محکمت و متشابهات، شیخ طوسی در تفسیر تبیان ذیل همان آیه می‌گوید:

محکم آن است که به خاطر وضوحش، بدون قرینه‌ای یا دلالت، به صرف توجه به ظاهرش مراد از آن دانسته شود چنان‌که فرماید: *إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا* (یونس: ۴۴) «خداوند هیچ‌گونه ظلمی به مردم نمی‌کند». متشابه آن است که، با توجه به ظاهرش، مراد از آن دانسته نشود مگر آنکه قرینه‌ای بر آن افزوده شود که معنی مراد را برساند. چنان‌که آیه *وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ* (جاثیه: ۲۳: ۲۴) «و خداوند او را با وجود علم گمراه کرد» با آیه *وَأَصْلَهُمُ السَّامِرِيُّ* (طه: ۲۰: ۲۱) «و سامری ایشان را گمراه ساخت» فرق دارد، زیرا اضلال سامری قبیح است و اضلال الهی به معنای حکم اوست به اینکه فلان بنده گمراه است و این قبیح نیست بلکه حُسن است.

با توجه به تعریف فوق، متشابهات آیاتی هستند که معنایی ظاهری و معنایی باطنی دارند. با ترجمه تحت‌اللفظی معنای ظاهری منتقل می‌شود اما معنای باطنی فقط با تفسیر انتقال می‌یابد و تفسیر مستلزم نوعی کاهش معنایی است. اکنون سؤال این است که آیا ابهامی را که در متشابهات است باید همچنان در ترجمه حفظ کرد یا باید زدود و تفسیر را اختیار کرد. در این باره سروش (ص ۴۴) می‌گوید:

مترجم باید در باب زبان قرآن رأیی داشته باشد و در باب ترجمه و اینکه نقل معنی از زبانی به زبان دیگر چه فرایندی است رأی روشنی داشته باشد. در آن صورت است که بر وی آشکار خواهد شد که فی‌المثل در *الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى* [طه: ۲۰: ۵] باید بگوید «خدا بر عرش مستوی است یا رحمان بر عرش مستوی است» یا از این اینجا زدگذرد و رو به روانی و تفصیل آورد و بگوید: «خداوند رحمان بر تخت حکومت و تدبیر نشسته است».

در این باره خرّمشاهی (ص ۴۱) نیز می‌گوید:

درباره اینکه هر ترجمه‌ای تفسیرآمیز است یا شما موافقم منتها دخالت عنصر تفسیری را باید به حداقل رساند. چاره‌ای جز استفاده از تفسیر نداریم. در ترجمه بسیاری از عبارات آیات قرآنی، اگر مترجم با احتیاط تمام و پس از مراجعه به تفاسیر اصیل قرآن کلمه‌ای روشن‌گر و ابهام‌زدا از خود - و بهتر که در داخل قلب باشد - نیفزاید، معنای عبارت دیرباب یا مبهم یا ناقص و نارسا خواهد بود. منتها این افزایش‌ها هرچه کمتر باشند بهتر است و افراط در آن ترجمه را به ترجمه آزاد و نقل به معنی شبیه خواهد کرد.

بدین ترتیب برخی آیات قرآن تفسیرپذیرند و در صورتی که مترجم تشخیص دهد که لازم است آیات را تفسیر کند و ابهام را بزداید باید از کمترین لفظ ممکن استفاده کند.

تا اینجا کلمه تفسیر را در معنای کلی به کار بردیم حال آنکه آیات قرآن را چهارگونه می توان تفسیر کرد. این چهارگونه عبارت اند از تفسیر مبتنی بر متن، تفسیر روایی، تفسیر قرآن با قرآن، و تأویل. در ادامه بحث در این بخش، این چهارگونه تفسیر را تعریف می کنیم و با ذکر مثال توضیح می دهیم.

تفسیر مبتنی بر متن - در این نوع تفسیر، مفسر معنی آیه را، با استناد به نشانه های زبانی درون متن یعنی با استدلالات وژگانی و نحوی و معنایی، روشن می کند. برای مثال، گاه دستور زبان به ما اجازه نمی دهد که یک جمله را به دو یا سه شکل بخوانیم. گاه به دلیل خاصیت ابهام زدایی که در ذات زبان است می توان جمله ای را به دو یا سه طریق خواند به طوری که هیچ یک از خوانش ها مغایر با دستور زبان نباشد.

تفسیر روایی - در این نوع تفسیر، مفسر آیه را با استناد به روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یا ائمه اطهار علیهم السلام درباره آن آیه تفسیر می کند. تفسیر قرآن با قرآن - در این نوع تفسیر، مفسر آیه را با استناد به آیه ای دیگر از قرآن تفسیر می کند و استدلال خود را بر شباهت میان صورت و مقصود واژه های به کار رفته در دو آیه قرآن می دهد.

تأویل - در اینجا مقصود از تأویل نوعی تفسیر است که مبتنی بر نص قرآن نیست بلکه به دانش، نظرگاه، علائق و پیش فرض های ذهنی مفسر و نیز به درک کلی او از جهت تعالیم قرآن بستگی دارد.

قبل از ذکر مثال، این توضیح لازم است که مفسران، در تفسیر هر آیه، هر چهار روش یاد شده را به کار نمی برند. کاربرد روش به ماهیت آیه و روش مفسر بستگی دارد. به طور کلی، محکومات قرآن تأویل پذیر نیستند ولی تشابهات تأویل پذیرند چون معنی در ظرف زبانی معینی ریخته نشده که بتوان آن را به ظرف زبانی معین و مشابهی برگرداند. لذا، در تفسیر هر آیه، مفسر یک یا دو یا هر چهار نوع تفسیر را ممکن است به کار برد. برای نشان دادن گونه های تفسیر، آیه ۲۴ سوره یوسف را برگزیده ایم:

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّا بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهٗ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ

«وی یوسف را قصد کرد. یوسف هم، اگر برهان پروردگار خویش ندیده بود، قصد او کرده بود.

چنین شد تا گناه و بدکاری را از او دور کنیم که وی از بندگان خالص شده ما بود.» (ترجمه تفسیر

مفسران این آیه را به طرق گوناگون تفسیر کرده‌اند. علامه طباطبائی در میزان بیش از سی صفحه به تفسیر این آیه و نقد تفسیرهای آن اختصاص داده است. در زیر، با ذکر خلاصه‌ای از این تفسیرها، چهار نوع تفسیر را از یکدیگر تفکیک می‌کنیم:

تفسیر مبتنی بر متن یا تفسیر زبانی متن - برخی مفسران این آیه را چنین تفسیر کرده‌اند: زلیخا قصد او کرد و یوسف هم قصد زلیخا کرد و اگر یوسف برهان پروردگار خود را ندیده بود، مرتکب گناه می‌شد. این تفسیر به زعم علامه طباطبائی نادرست است؛ زیرا نه فقط لغزشی اخلاقی به حضرت یوسف^ع نسبت می‌دهد بلکه مبتنی بر تفسیری غلط از رابطه میان جمله شرط و جزای شرط است. جمله در اصل چنین بوده: زلیخا قصد او کرد و یوسف، اگر برهان پروردگار خود را ندیده بود، قصد زلیخا می‌کرد. پس یوسف^ع قصد زلیخا نکرد. در اینجا اختلاف تفسیر ناشی از اختلاف در تحلیل یا تفسیر زبانی متن است. همچنین برخی مفسران میان دو کاربرد هم تمایز قایل شده‌اند. به این معنی که هم اول را به معنی «قصد کردن» گرفته‌اند و هم دوم را به معنی «کتک زدن در مقام دفاع از خود». بر این اساس، زلیخا تصمیم گرفت با یوسف در آمیزد و یوسف هم تصمیم گرفت از خود دفاع کند و زلیخا را کتک بزند. برخی دیگر از مفسران هر دو کاربرد هم را به معنی «کتک زدن» گرفته‌اند: چون یوسف^ع زیر بار نرفت، زلیخا قصد کرد به جرم تمرد او را کتک بزند. یوسف^ع هم تصمیم گرفت از خود دفاع کند.

تفسیر روایی - تفسیر این آیه در ضمن روایات متعدد آمده است. به زعم علامه طباطبائی آن دسته از روایات که لغزشی اخلاقی به یوسف^ع نسبت می‌دهد جعلی است؛ زیرا با آنچه خداوند در همین آیه و آیات دیگر درباره یوسف^ع گفته است کاملاً مغایرت دارد. در عیون اخبار الرضا این آیه از زبان امام رضا علیه السلام چنین تفسیر شده که زلیخا قصد یوسف^ع کرد (یعنی خواست با وی در آمیزد) و یوسف^ع هم، چون از پیشنهاد زلیخا ناراحت شده بود، قصد وی کرد (یعنی خواست به قتلش برساند) ولی خداوند، چنان که در ادامه آیه می‌فرماید، هم گرفتاری کشتن زلیخا را از او دور کرد و هم ارتکاب گناه با وی را. همچنین، در این باره که برهان خداوند چیست، در الدر المنثور روایتی از حضرت امیر علیه السلام آمده است به این شرح که زلیخا برخاست و بتی را که در گوشه خانه‌اش بود با پارچه سفیدی پوشاند، تا بت شاهد کار او نباشد. یوسف^ع گفت: چه می‌کنی؟ گفت: شرم دارم که مرا در این حال ببیند. یوسف^ع گفت: تو از بتی که نه می‌خورد و نه می‌آشامد

شرم می‌کنی و من از خدای خود که شاهد و ناظر عمل هر کس است شرم نداشته باشم؟
آن‌گاه گفت: ابدأ به آرزوی خود نخواهی رسید. و این بود آن برهانی که دید. در تفسیر
کلمه برهان روایات متعددی نقل شده است از جمله در الذر المنثور آمده که یعقوب^۲ در
برابر یوسف^۳ مجسم شد و ضربه‌ای به سینه‌اش زد که در یک لحظه شهوت یوسف^۴ از
سر انگشتانش بریخت.

تفسیر قرآن با قرآن - در تفسیر این آیه موردی از تفسیر قرآن با قرآن وجود ندارد جز آنکه
بگویم خداوند در همین آیه و آیات متعدد در جاهای دیگر ساحت مقام نبوت را از گناه
پاک و منزّه می‌داند. لذا آن دسته از تفاسیر که یوسف^۵ را به گناهکاری متهم می‌کنند،
به استناد خود قرآن، از اعتبار ساقط می‌شوند.

تأویل - در این آیه کلمه برهان از کلمات تأویل‌پذیر است؛ زیرا هیچ نشانه‌ای در متن
قرآن نیست که معنی آن را روشن کرده باشد. در این باره علامه طباطبائی می‌گوید:

و اما آن برهانی که یوسف^۶ از پروردگار خود دید، هر چند کلام خدای تعالی کاملاً روشنش
نکرده که چه بوده، لیکن به هر حال یکی از وسایلی یقین بوده که، با آن، دیگر جهل و ضلالتی
باقی نمانده... پس یقیناً آن برهانی که یوسف^۷ از پروردگار خود دید همان برهانی است که خدا
به بندگانش مخلص خود نشان می‌دهد و آن نوعی از علم مکشوف و یقین مشهود و دیدنی
است که نفس آدم، با دیدن آن، چنان مطیع و تسلیم می‌شود که دیگر به هیچ وجه میل به
معصیت نمی‌کند. (ترجمه تفسیر المیزان، جلد یازدهم، ص ۱۷۴)

افزوده‌های زبانی

در بخش پیش گفتیم که مترجم، به تشخیص خود و با توجه به عواملی که در تصمیم‌گیری
او مؤثر است، ابهامی را که در آیه است یا حفظ می‌کند یا، با کار برد استراتژی کاهش
معنایی، آنرا می‌زداید یعنی تفسیر خود از آن آیه را به حداقل لفظ در ترجمه می‌آورد. در
مجمملات، یعنی در مواردی که به دلایل گوناگون، از جمله ویژگی‌های خاص زبان قرآن و
شیوه خاص بیان در زبان عربی، عنصری از متن حذف شده ولی قابل درک است، مترجم
عباراتی به ترجمه می‌افزاید. هدف افزوده‌های زبانی آن است که متن ترجمه، در نتیجه
اختلاف‌های طبیعی که میان دو زبان از جهت شیوه بیان وجود دارد، به متنی بریده بریده
و مبهم و ثقیل یا نامأنوس در زبان فارسی تبدیل نشود بلکه متن کاملاً براساس
قابلیت‌های زبان فارسی ترجمه شود و از فصاحت و روانی برخوردار باشد.

بنابر استراتژی افزایش زبانی، که استراتژی کاملاً منطقی و ضروری است، مترجم خلأ از تباطی موجود در متن را با افزودن کلماتی پر می‌کند، به جملات بریده بریده پیوستگی و انسجام می‌دهد، ابهامات را می‌زداید و جملات را به صورتی مطابق با روح زبان فارسی در می‌آورد. کلماتی که برای پرکردن خلأ ارتباطی افزوده می‌شود تا متن ترجمه را به متنی مستقل و دارای پیوستگی و شیوایی و روانی تبدیل کند معنی آیات را دگرگون نمی‌سازد و بار تفسیری ندارد بلکه معنی را بارزتر و شفاف‌تر و زودیاب‌تر می‌کند. در افزایش زبانی، مترجم بیشتر با صورت آیه سروکار دارد تا با معنی آن. با این حال، ترس از کاهش معنایی به افزایش زبانی نیز سرایت پیدا کرده است. به گمان من اولین قدم در راه دستیابی به ترجمه‌ای فصیح و روان از قرآن تمیز دو استراتژی متفاوت یاد شده در ترجمه مجملات، و متشابهات قرآن است. خرّمشاهی، برای زدودن رنگ و بوی ترجمه از زبان ترجمه‌اش، الفظی به ترجمه اضافه کرده و، برای احتیاط، آنها را بین دو قلاب آورده است. به ترجمه عبدالمحمّد آیتی و بهاء‌الدین خرّمشاهی از آیه ۷۷ سوره یوسف توجه کنید:

قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ.

ترجمه خرّمشاهی: گفتند اگر [بنیامین] دزدی کرده است [عجیب نیست، چرا که] پیش‌ترها برادر [ابوینی] اش هم دزدی کرده بود. اما یوسف این [شما]ت را فرو خورد [و در دل نگه داشت و به روی آنان نیاورد] [اما در دل] گفت خودتان بدمتصّب ترید.

ترجمه آیتی: گفتند اگر او دزدی کرده، برادرش نیز پیش از این دزدی کرده بود. یوسف جواب آن سخن در دل پنهان داشت و هیچ اظهار نکرد و گفت: شما در وضعی بدتر هستید و خدا به بهتانی که می‌زیند آگاه‌تر است.

در ترجمه خرّمشاهی، «بنیامین» از متن قرآن قابل درک است ولی مترجم آن را به لفظ درآورده است.^۱ در ترجمه آیتی رابطه منطقی میان جمله شرط و جمله جزای شرط چندان یارز نیست و معلوم است که این جمله تحت تأثیر اصل عربی آن نوشته شده است. خرّمشاهی با افزودن عبارت «عجیب نیست، چرا که» رابطه منطقی میان دو جزء جمله شرطی را بارز کرده است. کلمه «ابوینی» هم تأکید می‌کند که منظور از «برادرش» یوسف بوده نه برادر دیگر. این نکته از متن هم قابل درک است، کما اینکه در ترجمه آیتی ابوینی

نیامده است. خرّمشاهی ضمیر «ها» در کمّ بیّدها را به مرجع آن یعنی «شمانت» برگردانده و این کار مستلزم تفسیر مترجم از لحن سخن برادران یوسف است. سرانجام عبارت «اما در دل» ناشی از تفسیر مترجم از سخن یوسف^۲ است. آنچه خرّمشاهی به متن ترجمه افزوده از سخن افزوده‌های زبانی است و هدف آن بازتر کردن معنی و رابطه‌ها و روان‌تر و شیواتر کردن زبان ترجمه است. هیچ فرقی نمی‌کند که این افزوده‌ها بین دو قلاب بیاید یا در داخل متن. اینها حدّ اقل کلماتی است که در مصاف، دو زبان در جریان ترجمه به ناچار افزوده می‌شود. کمّ و کیف این افزوده‌ها را مترجمان تعیین می‌کنند و تفاوت ترجمه‌ها هم در تفاوت میان کمّ و کیف این افزوده‌هاست. شخصاً آوردن کلمات بین دو قلاب را نمی‌پسندم چون ضرورتی برای این کار نمی‌بینم. افزایش زبانی در ترجمه امری کاملاً طبیعی است، ضمن آنکه آوردن کلمات بین دو قلاب این تصور را ممکن است در خواننده ایجاد کند که زبان قرآن نامفهوم و نارساست. حق این است که زبان قرآن برای مخاطب آن زبانی مفهومی و رساست. لذا، برای ایجاد تعادل میان دو متن، افزودن حدّ اقل کلمات به متن ترجمه ضرورت و مشروعیت دارد.

قرآن را به هر زبان که ترجمه کنیم، فرض نهفته در عمل ترجمه آن است که با عنایت به محدودیت‌ها و قابلیت‌ها و ویژگی‌های واژگانی و نحوی و معنایی همان زبان ترجمه می‌کنیم و شیوه‌های بیان و خصّلت‌های نحوی و معنایی زبان عربی را به آن زبان منتقل نمی‌کنیم. مفهوم ترجمه جز این نیست، جز این باشد نقض غرض است. قرآن به زبان عربی و بر اساس محدودیت‌ها و قابلیت‌ها و ویژگی‌های این زبان نازل شده است - زبانی متأثر از سنت‌های ادبی و فرهنگی جامعه‌ای که ۱۴ قرن از آن می‌گذرد. اگر قرآن به زبان فارسی نازل شده بود، بی‌تردید در قالبی فارسی یعنی در چارچوب محدودیت‌ها و قابلیت‌ها و ویژگی‌های این زبان نازل می‌شد.

نکته‌ای که مترجمان پیشین عموماً از آن غافل بوده‌اند تفکیک مرز میان دو زبان عربی و فارسی است. البته، در مقام نظر، لابد می‌پذیرفتند که فارسی و عربی دو زبان متمایزند و هر کدام ظرفیت‌ها و شیوه‌ها و اقتضاهای خاصّی دارند اما، در مقام عمل، توابع این سخن را نمی‌پذیرفتند و، چون روشی که در ترجمه به کار می‌گرفتند روشی مقید به لفظ بود، در نتیجه این لفظ‌گرایی، از مرز میان دو زبان غافل می‌ماندند؛ تعبیرات قرآنی به فارسی راه می‌یافت، ترتیب ارکان جمله از ترتیب ارکان جمله قرآنی تأثیر می‌پذیرفت،

و در عبارات از قواعد دستوری زبان عربی پیروی می‌شد. به طور کلی در ترجمه‌های تحت‌اللفظی قرآن سه چیز از دست می‌رود: مقصود گوینده، زیبایی کلام، یکدستی سبک؛ و دو چیز به ترجمه اضافه می‌شود که در اصل نبوده: ثقل زبان و ابهام. زبان روان قرآن جای خود را به زبانی ثقیل و دیربایب و ناآشنا می‌دهد و ابهام جای روشنی را می‌گیرد. با ترجمهٔ لفظ به لفظ عبارت، مقصود گوینده عموماً نه درک می‌شود نه انتقال می‌یابد. ترجمهٔ لفظ به لفظ زیبایی عبارت گوینده را از بین می‌برد و، از همه مهم‌تر، یکدستی سبک متن اصلی را نمی‌تواند به ترجمه انتقال دهد. مترجم برای آنکه بتواند سبکی معادل سبک قرآن یا نزدیک به آن در زبان دیگر بیافریند به حداقل آزادی مشروع نیاز دارد. در غیر این صورت، مترجمی که خود را بیش از حد و بی‌دلیل اسیر متن قرآن یابد و اصل جدائی دو زبان عربی و فارسی را در عمل نپذیرد، تصور درستی از زیبایی قرآن به خوانندهٔ فارسی زبان نمی‌دهد بلکه، به خلاف، ترجمه‌ای به او عرضه می‌دارد که هر جمله‌اش، به دلیل ثقل یا ابهامی که دارد، خواننده را به زحمت یا تردید می‌اندازد.

در توضیح بیشتر این نکات، جملاتی از ترجمهٔ بهاء‌الدین خرّمشاهی از سورهٔ یوسف نقل می‌کنم.

ترجمهٔ خرّمشاهی ترجمه‌ای است نه آزاد نه تحت‌اللفظی، هم روان است و فصیح هم دقیق و امین. با این حال، به دلیل تقلید خرّمشاهی به حفظ لفظ قرآن تا حد امکان، در موارد بسیار معدودی، ابهاماتی به زبان ترجمه راه پیدا کرده که نمونه‌هایی از آن را در زیر می‌آوریم:

۱. گفتند در حالی که ما جوانانی برومند هستیم، اگر گرگ او را بخورد، [ضایع و] زیانکاریم.
۲. به او وحی کردیم که [سرانجام] ایشان را در حالی که هیچ آگاه نیستند، از [چون و چند] این کارشان آگاه خواهی ساخت.
۳. و ما اگر هم راستگو باشیم، تو سخن ما را باور نخواهی کرد.
۴. آیا ایمن‌اند از اینکه عذاب فراگیری از سوی خداوند به آنان فرود آید یا قیامت ناگهان بر ایشان فرارسد و آنان ناآگاه باشند.
۵. هرگز او را همراه شما نمی‌فرستم مگر آنکه عهده‌ی به نام خدا با من بدهید که او را به نزد من بازآورید مگر آنکه از هر سو گرفتار آید.

این عبارات تحت تأثیر ساختار واژه‌ای و نحوی و معنایی جملات قرآن ساخته شده و بازنویسی بدون ابهام و روان آنها به شیوهٔ معمول نگارش در زبان فارسی لطمه‌ای به معنی عبارت و مقصود کلام نمی‌زند. در عبارت ۱، ربط منطقی میان [ضایع و] زیانکار بودن، برومند بودن و شرط خوردن گرگ یوسف را روشن نیست. درست است که در قرآن لفظ خاسرون آمده اما مقصود از آن چیست؟ مترجم مأمور به مقصود است نه به لفظ. ترجمه باید زبانی مفهوم و منطقی داشته باشد ولو مترجم مجبور باشد متن را تفسیر کند. در عبارت ۲ نیز ربط عبارت «در حالی که هیچ آگاه نیستند» با کل جمله چندان روشن نیست. در عبارت ۳، عبارت «و ما اگر هم راستگو باشیم» بالقوه دو تعبیر - به قول خود خرّمشاهی دو کژتابی - دارد: ما راستگو هستیم؛ ما راستگو نیستیم. تعبیر دوم به همان اندازه به ذهن خواننده خطور می‌کند که تعبیر اول. در ضمن، راستگو بودن با راست گفتن متفاوت است. در صحبت از موقعیتی خاص می‌گوییم: فلانی راست می‌گوید؛ اما در صحبت از خصال کلی افراد می‌گوییم: فلانی راستگوست. این نکته در مورد عبارت «زیانکاریم» و بسیاری از عبارات مشابه نیز صادق است از جمله در ترجمهٔ آیهٔ ۳ از سورهٔ یوسف: «با این قرآن که به تو وحی می‌کنیم بهترین داستان را برایت می‌سراییم گرچه^۲ پیش از آن از بی‌خبران بودی». این شیوهٔ بیان تحت تأثیر زبان عربی وارد ترجمه‌های قرآن شده است. در عبارت ۴ ساختار نحوی یا ترتیب ارکان جملهٔ اصلی عیناً به ترجمه منتقل شده و ترجمه زبانی ثقیل پیدا کرده است. مقایسه کنید این جمله را با جملهٔ زیر:

«آیا گمان کرده‌اند که عذاب خداوند بر ایشان فرود نمی‌آید و قیامت، ناگهان و بی‌خبر، فرانمی‌رسد؟» در عبارت ۵، دوبار عبارت «مگر آنکه» تکرار شده و تعبیر با کسی عهدی به نام خدا دادن فارسی به نظر نمی‌رسد. همچنین عبارت «مگر آنکه از هر سو گرفتار آید»، با توجه به اصل آن، ترجمه‌ای دقیق است اما خالی از ابهام و ثقل نیست. معنای مراد این است: «مگر آنکه از توانتان یا اراده‌تان خارج باشد».

غرض از نقل عبارات فوق، نقد ترجمهٔ خرّمشاهی نبود؛ غرض نشان دادن ضرورت افزوده‌های زبانی بود. آنجا که تقید به لفظ با مقصود گوینده مغایرت پیدا کند، ابهام پدید می‌آید. همچنین آنجا که مرز میان دو زبان از یکدیگر تفکیک نشود، زبان ثقیل و دیرباب می‌گردد. مترجم نباید اجازه دهد که، تحت تأثیر زبان قرآن، ابهام یا ثقل یا غرابتی

(۲) توجه کنید به رابطهٔ منطقی که حرف ربط زاید و غیر دقیق گرچه بین دو جزء جمله برقرار می‌کند.

به زبان ترجمه راه یابد که در زبان قرآن نبوده است. می‌توان ادعا کرد که ترجمه سایهٔ اصل است یا از اصل کم‌ارزش‌تر است. می‌توان هر نوع نسبت ارزشی یا غیر ارزشی میان ترجمه و اصل برقرار کرد. اما باید پذیرفت که ترجمه متنی مستقل از اصل است: نه زبان آن وابسته به اصل است و نه درک آن. به عبارت دیگر، متنیت متن ترجمه مستقل از متنیت متن اصلی سنجیده می‌شود. از جمله عوامل متنیت انسجام جملات در متن است. متن اصلی متنی است دارای انسجام، اما با ترجمه تحت‌اللفظی آن متنی دارای انسجام به دست نمی‌آید. این نکته به خصوص در مورد سورهٔ یوسف که نقل روایت است اهمیت دارد. برای ایجاد انسجام روایی، مترجم مجبور است خلاهای ارتباطی را پر کند، روابط منطقی را بارزتر و مرجع ضمیر را روشن سازد.

در توضیح این مطلب، به ترجمهٔ پاره‌ای از داستان یوسف برگرفته از ترجمهٔ تفسیر المیزان توجه کنید. در این باره، زبان روایت به جملاتی منفصل تبدیل شده است.

و آن زنی که یوسف در خانهٔ او بود از او تمنای کامجویی کرد و درها را بست و گفت: بیا. گفت: پناه بر خدا که او مرتبی من است و منزلت مرا نیکو داشته است که ستمگران رستگار نمی‌شوند. وی یوسف را قصد کرد. یوسف هم، اگر برهان پروردگار خویش ندیده بود، قصد او کرده بود. چنین شد تا گناه و بدکاری را از او دور کنیم که وی از بندگان خالص شدهٔ ما بود. از بی هم سوی در دویندند و پیراهن یوسف را از عقب بدرید و شوهرش را پشت در یافتند.

در ادامهٔ این بخش آیاتی دیگر از سورهٔ یوسف نقل می‌کنم که ترجمهٔ آنها گویا و مفهوم نیست. مترجمان قرآن، که نوعاً کوشیده‌اند بین ترجمه‌شان و اصل آیه تا حد امکان مطابقت لفظ به لفظ ایجاد کنند، ترجمه‌ای قابل فهم از این آیات به دست نداده‌اند. این آیات عمدتاً از دستهٔ مجملات قرآن‌اند نه متشابهات؛ چنان‌که گفته شد مجملات را نمی‌توان مجمل ترجمه کرد. مترجم باید درک خود از مقصود جمله را ترجمه کند و درک او از مقصود جمله یعنی تفسیر او از جمله، و تفسیر او دیگر مجمل نیست. اگر در ترجمه آیه‌ای مترجم خود به درستی نداند که مقصود آیه چه بوده یا اگر بداند تفسیر خود را چنان به عبارت درآورد که خواننده تفسیر او را دقیقاً نفهمد، نتیجه این می‌شود که خواننده ترجمهٔ آن آیه را بی‌معنی یا مبهم یا ثقیل یابد و این شیوه زیندهٔ ترجمهٔ قرآن نیست.

در اینجا بحث بر سر آن نیست که تفسیر فلان مترجم از آیه نادرست است یا درست، که آن بحث دیگری است. مترجمان با استفاده از طرق گوناگون تفسیر که شرح آن گذشت به تفسیری از متن آیه می‌رسند. ترجمه‌های گوناگون قرآن بر اساس تفاسیر

گونگون صورت می‌گیرد و این امری کاملاً بدیهی و قابل قبول است. قدرت و ضعف ترجمه‌ها، از این جهت، به قدرت و ضعف تفسیرها برمی‌گردد و برای سنجش قدرت و ضعف تفسیرها ملاک‌هایی درون‌متنی و منطقی وجود دارد. بحث بن‌سرنحوه بازنویسی این تفاسیر در ترجمه است. زبان موجز آیه نباید این تصور را در مترجم پدید آورد که زبان ترجمه او هم لزوماً باید موجز باشد. در ترجمه برابری کمی یعنی تساوی شمار کلمات اصلی و ترجمه در درجه دوم اهمیت قرار دارد. اصل برابری از جهت معنی است. در ترجمه بیشتر آیات مترجم مجبور نیست نسبت به متن اصلی لفظ بیشتری به کار برد. حتی ممکن است در مواردی زبان فارسی ایجاز بیشتری نشان دهد و مترجم لفظ کمتری به کار برد اما ترجمه برخی آیات، به ویژه ترجمه مجملات، نیاز به لفظ بیشتر دارد، چون هدف آن است که خواننده ترجمه به معنی روشنی (تفسیر مترجم) دست یابد. تفصیل این کلام را در مثال‌هایی که ذکر می‌کنم خواهم آورد.

۱. در آیه ۴۱، یوسف خطاب به دوستان زندانی خود می‌گوید: «قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ». آیتی کُلّ این آیه را چنین ترجمه کرده است: «ای دو زندانی، اما یکی از شما برای مولای خویش شراب ریزد. اما دیگری را بر دار کنند و پرندگان سر او را بخورند. کاری که درباره آن از من نظر خواستید، به پایان آمده است». خرّمشاهی نیز ذیل آیه را چنین ترجمه کرده است: «چیزی که درباره آن از من نظر خواستید، سرانجام یافته است». به پایان آمدن یا سرانجام یافتن کاری که درباره آن نظر خواستید یعنی چه؟ خواننده از این ترجمه به مقصود آیه پی نمی‌برد. مترجمان در اینجا تفسیر خود از آیه را بیان نکرده‌اند بلکه کوشیده‌اند شباهتی لفظی میان کلام قرآن و ترجمه خود پیدا کنند. یکی از تفسیرهای این آیه چنین است: یوسف در جواب گفت: این امری (تعبیر خواب) که درباره آن از من نظر خواستید سرانجام یافته، یعنی در قضای الهی چنین مقرر شده و وقوع آن قطعی و حتمی است. قطعیت و حتمیت از تعبیر قُضِيَ (در موقعیت خاصی که به کار رفته) برمی‌آید و تکلیف خواننده با این آیه روشن می‌شود.
۲. مضمون آیه ۵۱ گفتگویی میان پادشاه و زنان مصر و زلیخاست. اصل آیه چنین است:
 قَالَ مَا خَطْبُكُمْ إِذْ رَأَوْتُمْ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ إِنَّنِ خَاصَّصَ الْحَقُّ أَنَا رَأَوْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِیْنَ.

۳) آیتی و خرّمشاهی، در ترجمه این آیه، به تبعیت از زبان قرآن، دو بار لفظ اما را به کار برده‌اند که با منطق

ترجمهٔ آیتی: گفت: ای زنان آن‌گاه که خواستار تنِ یوسف می‌بودید حکایت شما چه بود؟ گفتند: پناه بر خدا، او را هیچ گناهکار نمی‌دانیم. زن عزیز گفت: اکنون حق آشکار شد. من در پی کامجویی از او می‌بودم و او از زمرهٔ راستگویان است.

ترجمهٔ خرّمشاهی: [پادشاه به زنان] گفت: کار و بار شما چه بود که از یوسف کام خواستید؟ گفتند: پناه بر خدا، ما هیچ بد و بیراهی از او سراغ نداریم. همسر عزیز گفت: اینک حق آشکار شد، من [بودم که] از او کام خواستم و او از راستگویان است.

در ترجمهٔ این آیه مترجم نمی‌تواند به برگردانِ لفظ به لفظ اکتفا کند و نگران منطقی بودن گفتگو و تناسب میان پرسش و پاسخ نباشد. برای مترجم باید معلوم باشد که آیا سؤال پادشاه و جواب زنان و نیز جواب زلیخا مربوط به یک روز به خصوص است یعنی آن روز ضیافت زلیخا که زنان دست خود را بردند یا به‌طور کلی سؤال و جواب در موردِ مراودهٔ زنان و یوسف است. سؤال پادشاه دقیقاً چیست؟ در ترجمهٔ تفسیر المیزان آمده است: «شاه به زنان گفت: قصد شما آن‌دم که از یوسف کام می‌خواستید چه بود؟». به نظر می‌رسد این جمله از قصد سؤال می‌کند ولی قصد را در ضمن سؤال می‌آورد. پس به‌ناچار باید سؤال را تفسیری منطقی کرد و آن را به‌گونه‌ای ترجمه کرد که جواب زنان مصر به پادشاه منطقی و دقیقاً جواب سؤال پادشاه باشد.

سؤال پادشاه در ترجمه‌های آیتی و خرّمشاهی درست و روشن و قابل قبول نیست. عبارت «کار و بار» و «بد و بیراه» محاوره‌ای هستند و دقیق هم به‌کار نرفته‌اند. از آن گذشته، در جملهٔ همسر عزیز، «اینک حق آشکار شد»، معلوم نیست زلیخا از اینکه حق آشکار شده خوشحال است یا ناراحت. اگر زلیخا گفته بود: «حال که حقیقت آشکار شد، من بودم که از یوسف کام می‌خواستم و او راست می‌گوید»، در این صورت پاسخ او که مبتنی بر تفسیری منطقی از اصل آیه است تصوّر روشن و دقیقی از مقصود او به خواننده می‌داد. ۳. از دیگر آیات سورهٔ یوسف که مجمل بیان شده و نیاز به تفسیر دارد آیهٔ ۶۸ است. صدر آیه و چند ترجمهٔ آن چنین است:

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمَ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسٍ يَعْقُوبَ قُضِيهَا...

ترجمهٔ آیتی: چون از جایی که پدر فرمان داده بود داخل شدند، این کار در برابر ارادهٔ خداوند سودشان نیخشید. تنها نیازی در ضمیر یعقوب بود که آن را آشکار ساخت...
ترجمهٔ خرّمشاهی: چون به همان‌گونه که پدرشان به ایشان دستور داده بود وارد شدند [این

شیوه ورود] ایشان را از قضای الهی باز نداشت، ولی [هر چه بود] نیاز روحی یعقوب بود که بدین سان برآورده کرد...

ترجمه الهی قمشه‌ای: و چون آنها به ملک مصر به طریقی که پدر دستور داده بود وارد شدند، البته چیزی آنان را از خدا بی‌نیاز نکرد جز آنکه در دل یعقوب (که گفت از درهای متفرق درآیند). غرضی بود (که از چشم بد گزند نبینند) که ادا گردید.

ترجمه المیزان: و چون که از همان طریقی که پدر به آنها دستور داده بود وارد شدند، این کار هیچ حادثه حتمی الهی را نمی‌توانست از آنها دور سازد جز حاجتی در دل یعقوب (که در این راه) انجام شد (و خاطرش تسکین یافت).

به‌راستی خواننده ترجمه بدون مراجعه به تفاسیر از این ترجمه‌های مبهم چه می‌فهمد؟ در ترجمه‌های آیتی و جز مشاهی فاعل فعل «آشکار ساخت» و «برآورده کرد» کیست؟ خلاصه تفسیر آیه از زبان علامه طباطبائی در المیزان چنین است: یعقوب به پسرانش سفارش کرد که از یک دروازه وارد شهر نشوند بلکه از چند دروازه وارد شوند تا بلایی بر سر آنها نیاید و جمعشان متفرق نشود. این سفارش یعقوب سودی نبخشید چون اراده خداوند آن بود که یکی از برادران به جرم دزدیدن پیمانه شاه دستگیر و یکی دیگر هم از آنها جدا شود و در مصر بماند و در نتیجه جمعشان پراکنده گردد. پس آنچه یعقوب خواسته بود محقق نشد ولی آنچه خداوند مقدر کرده بود تحقق یافت. اما این کار، یعنی تحقق اراده خداوند، باعث شد که خداوند حاجتی را که یعقوب داشت برآورد و او را به فرزند گمشده‌اش برساند. بر اساس این تفسیر یا هر تفسیر منطقی و مستدل دیگر که به تناقض نینجامد و با متن همخوانی داشته باشد، می‌توان آیه را ترجمه کرد به نحوی که مقصود بر حسب تفسیر مترجم به وضوح بیان شده باشد و خواننده مشکلی در درک آیه نداشته باشد.

داستان یوسف

درباره داستان یوسف به روایت قرآن سخن بسیار گفته شده است. در اینجا، به مناسبت بحث، به زبان و ساختار داستان اجمالاً اشاره می‌کنم. در خود قرآن آمده است که این داستان بهترین قصه است یا شیوه بیان آن بهترین قصه‌سرایی است. اگر قصص را «قصه‌ها» تعبیر کنیم، شاید سربرتری آن همان پیام یا پیام‌های آن باشد: پناه بردن به خدا از گناه، اخلاص در عبودیت، صبر بر بلا، و پاداش خداوند به صابرين و مخلصین در

عبادت. اگر قصص را «قصه‌سرایی» تعبیر کنیم، در این صورت سر برتری این قصه در ساختار روایی آن است یعنی در شیوهٔ بیان قصه. داستان یوسف، به تعبیر امروزی، ساختاری حدّاقلی دارد. اگرچه داستان این قابلیت دراماتیک را دارد که بتوان آن را بسط داد و تعلیق ایجاد کرد و به احساس مجال پرواز داد، اما صحنه‌ها به سرعت یکی به دنبال دیگری می‌آید. راوی همهٔ حواشی داستان را حذف می‌کند و مغز داستان را نقل می‌کند؛ با این حال جای‌جای داستان بر قدرت و یاری خداوند تأکید می‌وززد و به خواننده، در خلال داستان، مرتب صفات خداوند را یادآوری می‌کند. به عبارت دیگر، خواننده پیوسته می‌داند که واقعه‌ای تاریخی یا داستانی پرکشش نمی‌خواند بلکه این داستان را خداوند به آن جهت نقل می‌کند که خواننده از آن عبرت بگیرد. در داستان یوسف به روایت تورات جنبهٔ روایی بر جنبهٔ اخلاقی داستان می‌چربد و خواننده در بحر داستان فرو می‌رود.

ساختار حدّاقلی داستان یوسف اقتضا می‌کند مترجم متن را با دقت بیشتر تحلیل کند. در مواردی نشانه‌ها و کلیدهای درک متن در خود متن است؛ اما در مواردی در خود متن نیست. داستان بی مقدمه با این جمله آغاز می‌شود: *إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ، «هنگامی که یوسف به پدرش گفت»*. نشانه‌های کلامی، که انتقال از صحنه‌ای به صحنه‌ای دیگر را مشخص می‌کند، وجود ندارد. گویندهٔ جملات گاه ذکر نمی‌شود. مرجع ضمائر گاه مشخص نیست. برای مثال، در صدر آیهٔ ۹ آمده است: *أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضاً يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ، «یوسف را بکشید یا به سرزمینی دور بیندازیدش»*، که معلوم نیست چه کسی این جمله را می‌گوید؛ یکی از برادران یا یکی غیر از برادران؟ نمی‌گوید: «یوسف را بکشیم»؛ می‌گوید: «یوسف را بکشید». یا مثلاً در آیهٔ ۵۱، شاه با زلیخا و دیگر زنان مصر دربارهٔ یوسف گفتگو می‌کند. اما در آیهٔ ۵۲، سخنی نقل می‌شود بدون ذکر گوینده یا آوردن «گفت» یا «گفتند». فقط از سیاق عبارت معلوم می‌شود که گویندهٔ سخن یوسف است و در کنار پادشاه و زنان مصر حضور ندارد. از همه عجیب‌تر آیهٔ ۷۲ است. پس از آیهٔ ۷۱: *فَالَوْأَ وَاقْتُلُوا عَلَيْهِمُ مَاذَا تَفْقَدُونَ، «آنها رو به سوی او کردند و گفتند چه گم کرده‌اید؟»* در جواب آمده است: *قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِثْلٌ بَعِيرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ (۷۲)، «گفتند: جام ملک را، و هر کس آن را بیاورد یک بار شتر به او داده می‌شود و من ضامن (این) پادشاه هستم»*. در این آیه، مرجع «گفتند» مأموران یوسف است اما مرجع «هستم» یوسف است و این دو قول پشت سر یکدیگر در یک آیه آمده‌اند. در ترجمهٔ سورهٔ یوسف، موارد ابهام را بر اساس تفسیر المیزان رفع کرده‌ام.

غرض از ترجمه داستان یوسف این بود که نکاتی را که در مقام نظر درباره زبان ترجمه قرآن، استقلال زبان ترجمه، افزوده‌های زبانی و کاهش معنایی، متنتیت زبان ترجمه و انسجام روایی گفتم در مقام عمل هم نشان بدهم. بنابراین، قبل از آغاز به ترجمه داستان یوسف، رأی روشنی درباره ویژگی‌های زبان ترجمه و آزادی‌های مشروع خود در مقام مترجم داشتم: اصل بنیادی که راهنمای کارم بوده این است که هیچ‌یک از ویژگی‌های زبان قرآن را که در نثر فارسی به کار نمی‌رود بر زبان ترجمه تحمیل نکنم و متن ترجمه را به مثابه متنی مستقل و براساس قابلیت‌ها و محدودیت‌های زبان فارسی انشا کنم. کوشیده‌ام نثر ترجمه نثر معیار باشد یعنی نثری که ویژگی‌های زبانی و سبکی آشکار فارسی کهنه یا فارسی ادبی را نداشته باشد در عین آنکه از ویژگی‌های نثر کهن فارسی و فارسی امروز بهره‌برد. همچنین کوشیده‌ام از ویژگی‌های زبان محاوره که برای نثر قرآن سخیف است پرهیز کنم. قضاوت در این باره که تا چه حد موفق بوده‌ام به عهده خوانندگان است.

سوره یوسف

به نام خداوند بخشنده مهربان

- (۱) الف لام را: اینها آیات کتاب روشنگر است.
- (۲) ما این آیات را به صورت قرآنی به زبان عربی فرستادیم تا شما دریابید.
- (۳) در این قرآن زیباترین قصه را برای حکایت می‌کنیم، قصه‌ای که پیش‌تر آن را نشنیده‌ای.
- (۴) روزی یوسف به پدرش گفت: «پدر، یازده ستاره و خورشید و ماه را در خواب دیدم، دیدم که مرا سجده می‌کنند».
- (۵) یعقوب گفت: «پسرم، خوابت را برای برادرانت تعریف مکن، مبادا که قصد جانت کنند. شیطان دشمن آشکار انسان است».
- (۶) تعبیر خواب تو این است که پروردگارت تو را برمی‌گزیند و به تو تعبیر خواب

- می آموزد و نعمتش را در حق تو و خاندان یعقوب تمام می کند، همچنان که پیش از این در حق پدرانت ابراهیم و اسحاق کرد، که پروردگارت دانا و حکیم است.»
- (۷) به راستی داستان یوسف و برادرانش برای کسانی که درباره آن سؤال می کنند عبرت انگیز است.
- (۸) گفتند: «پدرمان یوسف و برادرش بنیامین را بیشتر از ما دوست دارد، حال آنکه ما چندین نفریم: این خطای آشکاری است که از پدرمان سر می زند.»
- (۹) یکی گفت: «یوسف را بکشید یا در سرزمینی دیگر رها کنید تا پدرتان فقط به شما توجه کند. پس از آن درستکاری پیشه کنید.»
- (۱۰) دیگری گفت: «اگر می خواهید کاری کنید، او را نکشید، در چاهی بیندازید تا کاروانی او را با خود ببرد.»
- (۱۱) گفتند: «پدر، ما که بدخواه یوسف نیستیم، چه شده است که او را به ما نمی سپاری.»
- (۱۲) فردا او را با ما به صحرا بفرست تا بازی و تفریح کند. ما مراقب او خواهیم بود.»
- (۱۳) یعقوب گفت: «اگر با شما بیاید دلتنگ می شوم و می ترسم از او غافل شوید و گرگ او را بخورد.»
- (۱۴) گفتند: «اگر با وجود ما چندین نفر گرگ او را بخورد، پس وای بر ما.»
- (۱۵) یوسف را با خود بردند و تصمیم گرفتند که او را در قعر چاه رها کنند. به یوسف وحی کردیم: «روزی به آنان خواهی گفت که در حق تو چه کردند. اینان نمی دانند چه می کنند.»
- (۱۶) شب هنگام با چشم گریان به نزد پدر بازگشتند.
- (۱۷) گفتند: «پدر، سرمان به مسابقه گرم شد. یوسف را کنار بازوینۀ خود گذاشته بودیم که گرگ او را خورد. می دانیم حرف ما را باور نمی کنی، ولی ما حقیقت را می گوئیم.»
- (۱۸) و پیراهن یوسف را که به خونی دروغی آغشته بودند به یعقوب دادند. یعقوب گفت: «نفستان شما را وسوسه کرد. صبری جمیل باید پیشه کرد و در آنچه گذشت از خداوند باید کمک طلبید.»
- (۱۹) کاروانی از راه رسید: کسی را فرستادند آب بیاورد. دلو در چاه انداخت و گفت: «خبر خوش! پسر بچه ای در چاه بود.» یوسف را پنهان کردند تا چون کالایی فروشتند. اما آنچه کردند از خداوند پوشیده نبود.

- (۲۰) یوسف را ارزان فروختند به چند درهم ناچیز، چون برایشان ارزشی نداشت.
- (۲۱) آن که او را خرید مردی بود از مردم مصر. به زنش گفت: «از او خوب مراقبت کن. شاید نفعی به ما برساند. شاید هم او را به فرزندی بپذیریم». بدین ترتیب یوسف را در آن سرزمین استقرار بخشیدیم تا روزی به او تعبیر خواب بیاموزیم. خداوند سررشتهٔ امور را در دست دارد ولی بیشتر مردم این را نمی‌دانند.
- (۲۲) چون یوسف به سنّ جوانی رسید، به او حکمت و دانش عطا کردیم. نیکوکاران را این‌گونه پاداش می‌دهیم.
- (۲۳) زنی که یوسف در خانهٔ او بود، در پی آن بود که از او کام بگیرد. یک روز درها را بست و او را به خود خواند. «یوسف گفت: به خدا پناه می‌برم، خدایی که مرا پرورانده و منزلتی چنین نیکو داده. بدکاران رستگار نمی‌شوند».
- (۲۴) زن به سوی او میل کرد؛ یوسف هم اگر برهان پروردگار خویش را ندیده بود به سوی او میل می‌کرد. اما ما بدی و بدکاری را از او دور کردیم چراکه او از بندگان مخلص ما بود.
- (۲۵) یوسف به طرف در دوید و زن، به دنبال او، پیراهن او را از پشت درید. ناگهان به شوهر زن برخوردند که در کنار در ایستاده بود. زن گفت: «سزای کسی که به ناموس تو دست‌درازی کند چیست؟ جز این است که او را به زندان بیندازند یا سخت شکنجه کنند؟».
- (۲۶) یوسف گفت: «او بود که از من کام می‌خواست». یکی از نزدیکان زن گفت: «اگر پیراهن یوسف از جلو دریده شده، زن درست می‌گوید و یوسف دروغ می‌گوید».
- (۲۷) اما اگر پیراهن از پشت دریده شده، زن دروغ می‌گوید و یوسف راست می‌گوید».
- (۲۸) شوهر زن که دید پیراهن از پشت دریده شده گفت: «امان از مکر شما زنان. چه مکرها که شما نمی‌کنید».
- (۲۹) یوسف، از این واقعه با کسی سخن مگو، و تو ای زن، از خدا بخواه گناهت را ببخشد که کار تو گناه بزرگی بود».
- (۳۰) برخی زنان اعیان شهر گفتند: «زن عزیز از غلام خود کام خواسته و عشق غلام قلب او را تسخیر کرده. این زن آشکارا گمراه شده است».
- (۳۱) این سخنان مکرآمیز که به گوش زن رسید، آنان را دعوت کرد و مجلسی آراست

- و به هر کدام کاردی داد و به یوسف گفت: «داخل شو و پذیرایی کن». زنان چشمشان که به یوسف افتاد، چنان مفتون او شدند که دست خود را به جای میوه بردند و گفتند: «پناه بر خدا، این جوان بشر نیست، فرشته‌ای شریف است».
- (۳۲) زن گفت: «این همان است که مرا به خاطر او ملامت می‌کردید. آری، من از او کام خواستم اما او مرا ناکام گذاشت. اگر از فرمان من سرپیچی کند، به زندان می‌افتد و خوار و ذلیل می‌شود».
- (۳۳) یوسف گفت: «پروردگارا، زندان از گناهی که اینان مرا به آن می‌خوانند خوش‌تر است. اما اگر تو مکر آنها را از من دور نکنی، به سوی آنان می‌لغزم و در صف مردم نادان درمی‌آیم».
- (۳۴) پروردگارش حاجت او را اجابت کرد و مکر زنان را از او دور گردانید که خداوند شنوا و داناست.
- (۳۵) با وجود آن نشانه‌های پاکدامنی که در یوسف یافتند، مصلحت دیدند چندی او را زندانی کنند.
- (۳۶) با یوسف دو جوان دیگر نیز زندانی شدند. یکی از آن دو گفت: «خواب دیدم که برای شراب انگور می‌فشارم». دیگری گفت: «خواب دیدم که نان بر سر نهاده می‌برم و پرندگان از آن نان می‌خورند. یوسف، تعبیر خواب ما را یگو که پیداست از نیکوکارانی».
- (۳۷) یوسف گفت: «پیش از آنکه برایتان غذا بیاورند و بخورید، خوابتان را تعبیر می‌کنم. این را خداوند به من آموخته است: من دین کسانی را که به خدا ایمان نداشتند و روز قیامت را انکار می‌کنند رها کرده‌ام.
- (۳۸) و دین پدرانم، ابراهیم، اسحاق و یعقوب، را برگزیده‌ام. بسزاوار نیست که ما شریکی برای خدا قایل شویم. این لطفی است که خدا بر ما و بر مردم ارزانی داشته اما بیشتر مردم سپاسگزار نیستند.
- (۳۹) رفیقان زندانی من، کدام بهتر است، خدایان متعدّد یا خدای یگانه چیره بر همه چیز.
- (۴۰) آنچه غیر از او می‌پرستید جز نامی نیست که خود و پدرانتان بر آنها نهاده‌اید. خداوند دلیلی بر حقانیت این بت‌ها نفرستاده. حکم حکم خداست. حکم او

چنین است که جز او را نپرسشید. دین در بست همین است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

(۴۱) رفیقان زندانی من، از شما یکی ساقی پادشاه می‌شود و دیگری را بردار می‌کنند و پرندگان مغز سزاو را می‌خورند. تحقق خواب‌هایی که تعریف کردید قطعی و حتمی است».

(۴۲) سپس به آن رفیقی که می‌دانست نجات می‌یابد گفت: «سفارش مرا به مولایت بکن». اما شیطان از خاطر او برد که نزد مولایش از یوسف سخن به میان آورد. یوسف چند سالی دز زندان بماند.

(۴۳) پادشاه مصر گفت: «هفت گاو فربه در خواب دیدم که هفت لاغر آنها را بلعیدند. همچنین هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده دیدم. ای بزرگان، اگر تعبیر خواب می‌دانید، بگویند تعبیر خواب من چیست؟».

(۴۴) گفتند: «خوابی آشفته دیده‌اید و ما تعبیر خواب‌های آشفته نمی‌دانیم».

(۴۵) آن جوان که از زندان خلاص شده بود به یاد یوسف افتاد و گفت: «من خود تعبیر خوابتان را به شما می‌گویم، مرا نزد یوسف بفرستید».

(۴۶) «ای یوسف راستگو، تعبیر هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آنها را می‌بلعند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده چیست؟ بگو تا من نزد مردم بازگردم و آنان را آگاه کنم».

(۴۷) یوسف گفت: «هفت سال پی‌درپی کشت کنید و آنچه را درو می‌کنید، جز مقدار اندکی که می‌خورید، یا خوشه انبار کنید».

(۴۸) پس از آن، هفت سال خشکسالی می‌آید. در این هفت سال، مردم از گندمی که انبار کرده‌اید می‌خورند و اندکی را در انبار ذخیره می‌کنید».

(۴۹) سپس سالی فرا می‌رسد که در آن، به یاری خداوند، مردم به نعمت فراوان می‌رسند».

(۵۰) پادشاه گفت: «او را نزد من بیاورید». فرستاده نزد یوسف آمد. یوسف گفت: «نزد سرور بازگرد و حکایت آن روز را بپرس که زنان دست خود را بریدند. پروردگار من از مکر آنان به خوبی آگاه است».

(۵۱) پادشاه از زنان پرسید: «آن روز که می‌خواستید یوسف را اغوا کنید، حکایت چه

- بود؟». گفتند: «پناه بر خدا، یوسف هیچ گناهی ندارد». زن عزیز گفت: «اکنون که حقیقت آشکار شد، من بادم که می خواستم او را اغوا کنم و او راست می گوید».
- (۵۲) یوسف به فرستادهٔ عزیز گفت: «این را گفتم تا عزیز بداند که من در غیابش به او خیانت نکردم که بخداوند خیانتکاران را به مقصود خود نمی رساند».
- (۵۳) من خود را از گناه تبرئه نمی کنم زیرا نفس اماره انسان را به گناه سوق می دهد مگر آنکه پروردگار من به لطف خود بنده را ننگه دارد که پروردگار من آمرزنده و مهربان است».
- (۵۴) پادشاه گفت: «او را نزد من بیاورید تا از مقربان خود سازم و چون با او به سخن درآمد، گفت: «از امروز تو در نزد ما امین و صاحب منزلت هستی».
- (۵۵) یوسف گفت: «مرا به کار خزانه داری بگمارید که در این کار دلسوزم و سر رشته دارم».
- (۵۶) بدین سان یوسف را در آن سرزمین قراز دادیم تا هر جا که بخواهد ساکن شود. ما هر که را که بخواهیم از رحمت خود نصیب می دهیم و اجر نیکوکاران را ضایع نمی کنیم».
- (۵۷) پادشاه آخرت برای کسانی که ایمان آوردند و پرهیزکاری پیشه کردند بهتر است».
- (۵۸) برادران یوسف آمدند و به خدمت او رسیدند. یوسف آنها را شناخت و ولی آنها او را نشناختند».
- (۵۹) چون غله آنها را بار کردند، یوسف گفت: «بار دیگر که می آید، برادر پدرتان را نیز با خود بیاورید. می بینید که من پیمانۀ غله را بر می کنم و از هر میزان میهمانم را بهتر اکرام می کنم».
- (۶۰) اما اگر برادران را نیاورید، غله به شما نمی فروشم و نزد من هم نیاید».
- (۶۱) گفتند: «هر طور که باشد اجازه او را از پدرش خواهیم گرفت. این کار را خواهیم کرد».
- (۶۲) یوسف به غلامان خود گفت: «پولی را که بابت غله پرداختند در خرجین هایشان بگذارید. شاید وقتی به سوی خانواده شان برگشتند متوجه شوند و دوباره برگردند».
- (۶۳) چون به سوی پدرشان بازگشتند، گفتند: «پدر، تا برادرمان را نبریم غله به ما

نمی دهند، برادرمان را با ما بفرست تا سهم خود را بستانیم. ما مراقب او هستیم». (۶۴) یعقوب گفت: «او را به شما بسپارم همچنان که برادرش یوسف را به شما سپردم؟ خداوند بهترین نگهدار و مهربان ترین مهربانان است».

(۶۵) وقتی بارهای خود را باز کردند و دیدند بولشان را برگردانده اند، گفتند: «پدر، دیگر چه از این بهتر؟ می بینید که پولمان را به ما برگردانده اند. برای خانواده مان آذوقه می ستانیم و مراقب برادرمان خواهیم بود و به قدر یک بار شتر هم غله اضافه می گیریم و این پیمانۀ اندکی است».

(۶۶) یعقوب گفت: «او را به این شرط با شما می فرستم که به خدا سوگند بخورید و پیمان ببندید که او را نزد من باز می گردانید مگر آنکه این کار از ارادۀ شما خارج باشد». چون همه سوگند خوردند، یعقوب گفت: «خداوند گواه سخن ما خواهد بود».

(۶۷) سپس گفت: «فرزندانم، از یک دروازه وارد شهر نشوید. از دروازه های مختلف وارد شوید. هر چند که در دفع بلا هیچ چیز نمی تواند شما را از خداوند بی نیاز کند. حکم حکم خداست: به او توکل می کنم و توکل کنندگان همه بر او توکل کنند».

(۶۸) برادران بر طبق دستور پدر وارد شهر شدند. سفارش یعقوب اگرچه آنان را در برابر ارادۀ خداوند سودی نبخشید و قضای الهی را از آنان دفع نکرد، اما این حاجت روحی یعقوب بود و یعقوب صاحب دانشی بود که ما به او آموخته بودیم ولی بیشتر مردم نمی دانند.

(۶۹) وقتی برادران به خدمت یوسف رسیدند برادرش بنیامین را در کنار گرفت و گفت: «من برادرت هستم. از آنچه با تو کردند اندوهگین مباش».

(۷۰) پس از آنکه بارهایشان را بستند، جام پادشاه را در خُرچین بنیامین گذاشت. سپس جارچی جار زد: «کاروانیان، شما دزدید».

(۷۱) کاروانیان رو به سوی آنان کرده پرسیدند: «چه چیز از شما گم شده است؟».

(۷۲) گفتند: «جام پادشاه گم شده است. هر کس آن را برای ما بیاورد به قدر یک شتر غله پاداش می گیرد». یوسف گفت: «من خود این پاداش را ضمانت می کنم».

(۷۳) برادران گفتند: «خدا گواه است که ما به قصد فتنه به این سرزمین نیامده ایم و دزد

- (۷۴) گفتند: «اگر دروغ گفته باشید، جزای دروغگو چیست؟».
- (۷۵) برادران گفتند: «جام را در خُرچین هر کس یافتید، جزای عمل او آن است که خود برده صاحب مال شود. ما گناهکاران را چنین جزا می دهیم».
- (۷۶) اوّل بار برادران را جستجو کرد سپس بار بنیامین را، و جام را از بار بنیامین بیرون کشید. ما این حيله را به یوسف آموختیم، چون مطابق با قوانین مصر، یوسف نمی توانست برادرش را نزد خود نگه دارد. این کار فقط به اراده خداوند ممکن شد. ما هر که را بخواهیم بر درجاتش می افزاییم. خدای دانا بالاتر از هر دانایی است.
- (۷۷) برادران گفتند: «اگر او دزدی کرده، تعجبی ندارد چرا که برادر او نیز پیش از این دزدی کرده بود». یوسف جواب این بهتان در دل نگاه داشت و بر زبان نیاورد و با خود گفت: «خودتان وضع بدتری دارید. خداوند از آنچه حکایت می کنید آگاه تر است».
- (۷۸) برادران گفتند: «ای عزیز، برادرمان پدری پیر و سالخورده دارد. شما، که پیداست انسانی نیکوکار هستید، به جای او یکی از ما را نگاه دارید».
- (۷۹) یوسف گفت: «محال است که ما جز آن کسی که جام را نزد او یافتیم کسی دیگر را نگاه داریم. اگر چنین کنیم ظلم کرده ایم».
- (۸۰) چون از یوسف ناامید شدند، با یکدیگر خلوت کردند تا مشورت کنند. برادر بزرگ تر گفت: «فراموش کردید که به خدا سوگند خوردید و با پدرتان پیمان بستید و پیش از این درباره یوسف نیز پیمان خود را شکستید؟ من از این سرزمین خارج نمی شوم مگر آنکه پدرم اجازه دهد یا خداوند حکمی کند که او بهترین حکم کننده است».
- (۸۱) شما نزد پدر برگردید و بگوئید: پدر، پسر ت دزدی کرد و ما فقط به آنچه می دانستیم شهادت دادیم و از غیب نیز آگاه نبودیم».
- (۸۲) از مردم شهری که در آن بودیم و از اهل کاروان پرس تا به صدق سخن ما پی بری».
- (۸۳) یعقوب گفت: «چنین نیست، بلکه نفستان شما را وسوسه کرد اما من صبر جمیل پیشه می کنم بلکه خداوند پسرانم را به من باز آورد که او دانای حکیم است».

- (۸۴) سپس از آنان روی گرداند و گفت: «دریغ از یوسف» و چشمانش از فرط غصه نابینا شد اما بخشم خود را فرو خورد.
- (۸۵) برادران گفتند: «به خدا قسم، آن قدر که یاد یوسف می‌کنی بیمار می‌شوی یا هلاک می‌گرددی».
- (۸۶) یعقوب گفت: «شکایت غم و اندوهم را فقط پیش خدا می‌برم. من در خداوند لطف‌ها سراغ دارم که شما از آن بی‌خبرید».
- (۸۷) فرزندان من، بروید یوسف و برادرش را پیدا کنید و از رحمت خداوند ناامید نشوید که هیچ‌کس جز کافران از رحمت خداوند ناامید نمی‌شود».
- (۸۸) پس چون به خدمت یوسف رسیدند، گفتند: «ای عزیز، ما و خانواده ما محنت بسیار دیده‌ایم و اینک با پولی اندک نزد تو آمده‌ایم. غله مورد نیاز ما را از روی صدقه تمام و کمال بده که خداوند صدقه دهندگان را پاداش می‌دهد».
- (۸۹) یوسف گفت: «به یاد دارید از روی نادانی در حق یوسف و برادرش چه کردید؟».
- (۹۰) گفتند: «تو خود یوسف نیستی؟» گفت: «آری من یوسفم و این برادر من است. خداوند بر ما منت نهاد و هرکس پرهیزکاری و صبر پیشه‌کنند خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند».
- (۹۱) برادران گفتند: «به راستی که خداوند تو را بر ما برتری داده و ما بی‌تذدید خطا کردیم».
- (۹۲) یوسف گفت: «اکنون وقت شماتت شما نیست. خداوند شما را می‌بخشد که او مهربان‌ترین مهربانان است».
- (۹۳) یوسف گفت: «بروید، این پیراهن مرا ببرید، روی صورت پدرم بیندازید تا بینا شود. سپس همگی کسان خود را نزد من بیاورید».
- (۹۴) چون کاروان به سمت کنعان به راه افتاد، یعقوب گفت: «اگر مرا دیوانه نمی‌پندارید، باید بگویم که بوی یوسف را می‌شنوم».
- (۹۵) گفتند: «به خدا سوگند تو باز هم چون گذشته در اشتباهی».
- (۹۶) آن‌کس که مژده می‌آورد آمد و پیراهن یوسف را روی صورت یعقوب انداخت. در آن بینا شد و گفت: «نگفته بودم که من در خداوند لطف‌ها سراغ دارم که شما از آن بی‌خبرید».

- (۹۷) گفتند: «پدر، از خدا بخواه گناهان ما را ببخشد چون ما مرتکب گناه شده ایم».
- (۹۸) یعقوب گفت: «به زودی از پروردگارم برایتان طلب مغفرت می‌کنم، که او آمرزنده و مهربان است».
- (۹۹) وقتی که به خدمت یوسف رسیدند، یوسف پدر و مادرش را در آغوش گرفت و گفت: «به مصر خوش آمدید. در اینجا به لطف خدا در امان خواهید بود».
- (۱۰۰) سپس پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همه در برابر او به سجده افتادند. یوسف گفت: «پدر، این است تعبیر آن خوابی که مدت‌ها پیش دیدم. پروردگارم آن خواب را تحقق بخشید. لطف خداوند بود که مرا از زندان خلاص کرد و آن‌گاه که شیطان میان من و برادرانم تفرقه افکند، تو را از صحرای کنعان به اینجا کشاند. پروردگار با آن کس که بخواهد رثوف و مهربان است که او دانای حکیم است».
- (۱۰۱) ای پروردگار من، تو به من فرمانروایی دادی و به من تعبیر خواب آموختی. ای آفریننده آسمان‌ها و زمین، در دنیا و آخرت تو پناه منی، مرا مسلمان بمیران و با صالحان محشور کن».
- (۱۰۲) داستان یوسف از اخبار غیب است که ما به تو وحی می‌کنیم و تو هنگامی که برادران یوسف همدست شدند و توطئه کردند آنجا نبودی.
- (۱۰۳) هر اندازه هم غم مردم را بخوری، بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند.
- (۱۰۴) تو برای ادای وظیفه پیامبری‌ات مزدی نمی‌طلبی. کار تو جز این نیست که به مردم یادآوری کنی.
- (۱۰۵) چه بسا نشانه‌ها در آسمان و زمین است که مردم از کنار آنها می‌گذرند و از آنها رو برمی‌گردانند.
- (۱۰۶) بیشتر مردم به خداوند ایمان نمی‌آورند و شرک می‌ورزند.
- (۱۰۷) آیا گمان کرده‌اند که عذاب خداوند برایشان فرود نمی‌آید و قیامت، ناگهان و بی‌خبر، فرا نمی‌رسد؟
- (۱۰۸) بگو: راه من این است. من و پیروان من مردم را با بصیرت به سوی خدا دعوت می‌کنیم. خداوند منزّه است و من از مشرکان نیستم.
- (۱۰۹) پیش از تو پیامبر هر قوم را از شهر همان قوم برگزیدیم و به او وحی کردیم. آیا در این سرزمین نمی‌گردند تا ببینند عاقبت کار آنان که پیش از اینها بودند چه شده

است؟ برای آنان که پرهیزکارند منزلِ آخرت بهتر از منزل دنیا است. چرا

نمی‌اندیشید؟

(۱۱۰) آن‌گاه که پیامبران مایوس می‌شدند و گمان می‌کردند مردم آنها را دروغگو

می‌پندارند، به یاری‌شان می‌شتافتیم و هر که را که می‌خواستیم نجات می‌دادیم.

گناهکاران از عذاب ما ایمن نخواهند بود.

(۱۱۱) مردم صاحب خرد از سرگذشت پیامبران عبرت می‌گیرند. قرآن کتابی ساختگی

نیست، بلکه تأیید کتاب آسمانی پیش از قرآن و روشن‌گر همه چیز است و برای

آنها که ایمان می‌آورند اسباب هدایت و رحمت است.

منابع

- قرآن کریم، ترجمۀ عبدالمحمد آیتی، سروش، تهران ۱۳۶۷.
- ، ترجمۀ مهدی الهی قمشه‌ای، نشر ایران، تهران ۱۳۷۲.
- ، ترجمۀ بهاء‌الدین خرمشاهی، نیلوفر، تهران ۱۳۷۴.
- ترجمۀ تفسیر المیزان (ویرایش ۲)، محمدباقر موسوی همدانی، اسلامی، قم ۱۳۶۳.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین، «میزگرد غیرحضوری درباره ترجمۀ قرآن»، مترجم، شماره ۱۱، ۱۳۷۲.
- خزاعی‌فر، علی، «نگاهی به ترجمه‌های جدید قرآن»، مترجم، شماره ۱۱، ۱۳۷۲.
- سروش، عبدالکریم، «میزگرد غیرحضوری درباره ترجمۀ قرآن»، مترجم، شماره ۱۱، ۱۳۷۲.

